

تکاپوهای امیر عبدالقادر الجزائری در نثرهای فراماسونگری*

یکی از مسایل پرسش‌انگیز و بسیار مبهم تاریخ اجتماعی - سیاسی جهان اسلام در سده نوزدهم، مسأله پیوند امیر عبدالقادر الجزائری، رهبر مقاومت الجزایر، با انجمنهای فراماسونگری بوده است. پیرامون این پیوند، سخنانی ناهمگون به دست داده شده و مسأله آغاز آشنایی وی با فراماسونان برخی از کارشناسان آشنا به زندگی عبدالقادر را سرگرم کرده است. ما در این مقاله می‌کوشیم که پس از معرفی عبدالقادر، به روند تکاپوهای نامبرده در فراماسونگری نگاهی گذرا بینکنیم و برخی از ویژگیهای آنرا به نقد و بررسی کشیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نگاهی به زندگی عبدالقادر
رتال جامع علوم انسانی

عبدالقادر، فرزند سید مصحبی‌الدین‌الحسنی از قبیله «هاشم» در ششم سپتامبر ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۴۳) زاده شد. پدر او «شیخ» گروه صوفیان «قادریه» در غرب الجزایر بود و سالها در برابر ترکان و نیروهای اشغالگر فرانسه جنگید. عبدالقادر در درازای سالهایی دراز زیر سرپرستی پدر به آموختن دانشهای مذهبی و قرآنی و فلسفی

* این مقاله بخشی است از کتاب تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی که از سوی نویسنده حاضر بد رشته نگارش درآمده و بزودی چاپ و پراکنده خواهد شد.

و ورزشهای بدنی سرگرم بود. به نوشته جرجی زیدان، وی رساله‌هایی از افلاطون، فیثاغورس و ارسطو را بخواند و در زمینه جغرافی، نجوم، تاریخ و گیاهان دارویی (عقاقیر) نیز آموزش دید. وی به سال ۱۲۴۳/۱۸۲۷ به مصر رفت و در آنجا تحت تأثیر نوسازیها و نوگراییهای محمدعلی پاشا قرار گرفت و آگاهی‌هایی که در آن کشور به دست آورد، در روند زندگانی او جایی باز کرد. سفر عبدالقادر به مکه، مدینه و بغداد به سال ۱۲۴۴/۱۸۲۸ و دیدار از آرامگاه عبدالقادر گیلانی بنیان‌گذار فرقه «قادریه» در بغداد همچنان واحساسات مذهبی وی را برانگیخت. پس از آن که شهر الجزیره در تاریخ پنجم ماه ژوئیه ۱۸۳۰ (۱۲۴۶ قمری) به دست یورشگران فرانسوی افتاد، پسر عبدالقادر ستیزی کسترده را در برابر فرانسویان سازمان داد. ولی چیزی نگذشت که وی جای خود را به فرزند خود که سربازی دلیر و سوارکاری چابک، تیراندازی استاد، سرداری برجسته، سخنرانی زبردست و نرودنده و شاعر شده بود و اگذار کرد، و همو بود که به سال ۱۲۴۸/۱۸۳۳ از سوی قبایلی که در برابر فرانسویان به پا خاسته بودند، رسماً به رهبری برگزیده شد و از آن پس او را «سلطان عربان» نامیدند.

این چگونگی‌ها در حقیقت آغازی بود بر پایان تاریخ زندگانی عبدالقادر در کشور الجزایر. عبدالقادر از زمان پذیرش رهبری الجزایریان برای رویارویی با استعمار فرانسه تا روزی که از او حسین فرطت‌ها و نیروهای خود بهزیان فرانسویان بهره جست و در فرجام به دنبال خیانت مولای عبدالرحمان، سلطان مراکش، ناچار به سال ۱۲۶۳/۱۸۴۷ تسلیم فرانسویان شده، به مدت پانزده سال با احساسی‌ترین شیوه‌های ممکن جنگید تا از مین و آب و خاک و فرهنگ و تمدن اسلامی خود در برابر رومیة استعماری تمدن دو رومیة بورژوازی غرب دفاع کند. عبدالقادر در میان مردم خود از چنان پایگاه مردمی برخوردار بود، و درستیز با فرانسویان چنان دلیری، استواری، منش نظامی و پشتکاری از خویش نشان داده بود که دمیشل (Desmichels) ژنرال نظامی فرانسوی ناچار شد در فوریه ۱۸۳۴/۱۲۴۹ قمری او را به عنوان «امیر المؤمنین»

به رسمیت بشناسد. عبدالقادر در درازای آن سالیان، با فراز و نشیب‌هایی بس فراوان رویاروی شد که سخن پیرامون آن در چارچوب پژوهش کنونی ما نمی‌گنجد. وی به شیوه‌های آشکار و انکارناپذیر به جهان واپس مانده بویژه همکیشان مسلمان خود نشان داد که رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب تا آن اندازه جایتکار است که برای دستیابی بر خواسته‌های خود حتی به کشتن و زنده به گور کردن هزاران زن، مرد و کودک بی‌گناه عرب در غارهای کوهستانی دست می‌یازد.

به هر روی، فرانسویان به عبدالقادر قول داده بودند که وی را به عکا در فلسطین یا به اسکندریه در مصر بفرستند، ولی بدین پیمان خویش پایبند نماندند و عبدالقادر را با خانواده‌اش به گفته جرجی زیلان همراه با هشتادتن از نزدیکانش که خود برگزیده بود^۸ به تولون (Toulon) در جنوب خاوری فرانسه و سپس به پو (Pau) در جنوب غربی فرانسه و پس از آن به امبواز (Amboise) در مرکز فرانسه برده در دژهایی زندانی کردند. عبدالقادر تا واپسین ماههای سال ۱۸۵۲ (۱۳۶۹ قمری) همچنان زندانی بود، تا آن که به دستور لویی ناپلئون (Louis Naploen) یا ناپلئون سوم، از زندان آزاد شد. وی در نامه‌ای سپاسگزارانه به ناپلئون نوشت: «دیگران وعده‌هایی به من دادند که هرگز بدانها وفا نکردند، و شما بی آنکه به من وعده‌ای دهید مرا آزاد کردید، من این نیکی را هرگز فراموش نمی‌کنم»^۹.

یکی از نویسندگان می‌آورد که عبدالقادر در همان هنگام آزادی از زندان سوگند یاد کرد که از آن پس در الجزایر آشوبی پدید نیآورد^۹. ولی جرجی زیلان روند آزادی عبدالقادر را از زندان بدین گونه می‌آورد: ناپلئون سوم هنگامی که به گردش در کشور خود سرگرم بود به زندان عبدالقادر نیز برقت و خود از او دیدن کرد و بدو قول داد که وی را آزاد خواهد کرد. امپراطور پس از یک‌چند، عبدالقادر را به پاریس فرا خواند، و عبدالقادر با چهارتن از نزدیکان برگزیده خود در کاخ امپراطوری فرانسه با ناپلئون سوم دیدار کرد و مورد پذیرایی او قرار گرفت و در همان جا بود که عبدالقادر

به گردن گرفت که دیگر به الجزایر بازنگردد. پیشکشهایی نیز میان آن دوتن بسته - بستان شد، بدین سان که عبدالقادر اسبی عربی به ناپلئون سوم بخشید و نامبرده شمشیری به عبدالقادر داد که بر آن نوشته بود: «از امپراطور ناپلئون سوم به عبدالقادر فرزند محیی الدین»^{۱۰}.

از آن پس بود که روزگار بازنشستگی رهبر مقاومت الجزایر در تبعید آغاز شد. وی پس از دیدار از پاریس، نخست به سال ۱۲۷۰/۱۸۵۳ به بورسه (Bursa) در شمال خاوری ترکیه و سپس به سال ۱۲۷۲-۱۸۵۵ به دمشق رفت و تا پایان زندگی در آنجا بماند و روزگار خویش را به نیکوکاری، دستگیری از بینوایان، تفکر، پرستش و نیایش آفریدگار گذراند و نوشته‌هایی در زمینه تصوف و اسب سواری از خود به جای گذاشت. وی همچنین کتابی فلسفی با عنوان «فراخوانی هوشیاران و هشدار به بی‌اعتنایان»^{۱۱} نوشت. به گاه درنگ در دمشق، صوفیان عبدالقادر را اهل «مکاشفه» می‌دانستند و وی را هم پایه محیی الدین عربی (مرگ ۶۳۸/۱۲۴۰) و شیخ عبدالغنی نابلسی (مرگ: ۱۱۴۴/۱۷۳۰)، که هر دو از صوفیان نامدار بودند و در دمشق به خاک سپرده شده‌اند، به شمار می‌آوردند^{۱۲}. در فرجام، عبدالقادر در ۳۶ مه ۱۸۸۳ (رجب ۱۳۰۰) در همان شهر بمرد و در آرامگاه محیی الدین عربی به خاک سپرده شد، ولی در سال ۱۹۶۶/۱۳۴۵ خورشیدی کالبدش را به الجزایر بردند و در مراسمی رسمی و ملی به خاک سپردند^{۱۳}.

در خور نگرش است که عبدالقادر پس از آزادی از زندان، يك حقوق بازنشستگی به مبلغ يك صدهزار (۱۰۰/۰۰۰) فرانک در سال، از دولت فرانسه دریافت می‌کرد؛ یکی از نویسندگان «دائرةالمعارف نوین بریتانیکا» ارزش آن مستمری را در آن روزگار «فراوان؛ large» خوانده است^{۱۴}. از آن پس بود که دیگر عبدالقادر ستیزه‌گر و دشمن فرانسه در راستای ستیزه‌گری در برابر آن کشور گام نهاد و آشتی‌جویی او در روند رویدادهای خونین دمشق به سال ۱۲۷۶/۱۸۶۰ بروشنی نمودار گردید، و به گفته کوسه بریسالک (Cossé - Brissac) درگیری عبدالقادر در آن

رویدادها «وفاداری صادقانه وی را» به فرانسویان «به شیوه‌ای بسیار ویژه» نشان داد.^{۱۶}

پیوند عبدالقادر با فراماسونگری فرانسه

اکنون ببینیم که عبدالقادر چگونه با جرگه فراماسونان پیوند یافت. چنین می‌نماید که تاکنون آگاهی‌هایی بسنده و چشمگیر پیرامون چگونگی پیوند نامبرده به فراماسونگری به دست داده نشده است. در چند سال پیش از این - به تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۸۳ (فروردین ۱۳۶۲) - یک روزنامه عربی به نام **الانوار** مقاله‌ای با عنوان «الامیر عبدالقادر الجزائری والاستشراق» چاپ کرد و این مسأله را با ناروشنی‌های فراوانی همراه دانست و به پژوهشگران یادآوری کرد که آنان باید پیوند اندیشه‌های فراماسونگرانه عبدالقادر را با تکاپوهای گوناگون وی بررسی کرده دریابند. روزنامه **الانوار** بویژه سفارش می‌کند که تاریخگران پژوهشگر به گاه نوشتن زندگینامه امیر عبدالقادر نباید داستان وابستگی وی به فراماسونگری را در ابهام نگاهدارند زیرا به دیدۀ وی، تاریخ جز در برابر حقایق سر فرود نمی‌آورد.^{۱۷}

اگرچه روزنامه **الانوار** گویا از برخی از دیگر پژوهشهایی که پیرامون این بخش از زندگانی عبدالقادر پیشاپیش چهره بسته بوده آگاهی نداشته، ولی از دیدگاه کلی سخن آن روزنامه یکسره نادرست نمی‌نماید. این پژوهشها چگونگی تکاپوهای فراماسونی عبدالقادر را به شیوه‌ای همه‌سویه و تردیدناپذیر به دست نداده است، ولی با این همه باید بپذیریم که پژوهشهای سالهای واپسین بر برخی از ناروشنی‌ها پرتو افکنده و راه را برای پژوهشهایی استوارتر و پذیرفتنی‌تر هموار ساخته است. پژوهشگران آگاه به تاریخ الجزایر و زندگی عبدالقادر پیرامون آشنایی وی با آن نهاد، پیش از یورش فرانسویان به الجزایر و حتی در درازای سنین پیگیر او و پدرش

با آنان، سخنی نیاورده‌اند. هنگامی که وی به تحصیل سرگرم بود، آموزشهای او همه در چارچوب دانش‌های اسلامی و قرآنی محدود بود، و چنین می‌نماید که وی در درازای جنگ با فرانسه فرصتی درخور نداشته‌است که با فراماسونگری آشنایی یابد. برخی از پژوهشگران فرانسوی مانند ژرار پیوندات (Gerard Peypoundat) و مارسل امریت (Marcel Emerit) آغاز آشنایی عبدالقادر با قواعد فراماسونگری را به روزگاری پیوند می‌دهند که نامبرده در دژ شهر پو در فرانسه زندانی بوده‌است. پیوندات در سال ۱۹۵۴/۱۳۳۳ خورشیدی در مجله (La Quatrieme Republique) (جمهوری چهارم) مقاله‌ای با عنوان «عبدالقادر در شهر پو»^{۱۸} نوشت و در زمینه آشنایی عبدالقادر با فراماسونگری در آن شهر داد سخن داد. امریت، استاد دانشگاه لیل (Lille) فرانسه بر آن است که عبدالقادر حتی به گاه درنگ در دمشق نمی‌توانست با اندیشه‌های باخترزمین از جمله فراماسونگری آشنا شود زیرا در آن محیط یکسره شرقی که افراد محافظ‌گردد او را گرفته بودند، این آشنایی ناشدنی بوده‌است. امریت سخن خویش را این‌گونه دنبال می‌کند:

«عبدالقادر به سال ۱۳۶۵/۱۸۴۸ در دژ پو جای گرفت. در آن هنگام، مدیر دژ فردی به نام دلاروش (Delaroché) خود یک فراماسون بود. وی یکی از اتاق‌های دژ را برای تشکیل نشستهای معمولی لژ «گواردهنری چهارم» (La Bercea d'Henri IV) فراهم کرده بود. حتی جانمیتان آقای دلاروش، مانند سرهنگ زاراگوزا (Zaragoza) و دستیار او گاروندل (Garondelet) هر دو فراماسون بودند. روشن است که عبدالقادر زبان فرانسه نمی‌دانست و آشنایی وی با فراماسونگری در گرو حضور فردی بود که زبان عبدالقادر را، که البته عربی بود، بداند. این نقش را یکی از خدمتگزاران دراز پیشینه فرانسوی به نام اسکوفیه (Escoffier) بازی کرد.

«در جنگی که روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۳ (۱۲۵۹ قمری) میان نیروهای فرانسوی و سربازان پیاده نظام عبدالقادر نزدیک مقبره سیدی یوسف رخ داد، اسکوفیه، که شیورچی نیروهای فرانسوی بود، فداکاریهای فراوانی برای نجات جان فرمانده

خود، کاپیتان کوت (Cotte) ، از خویش نشان داد و سپس خود به اسارت نیروهای عبدالقادر درآمد. فرانسویان به پاس آن فداکاریها برای اسکوفیه يك نشان افتخار «سلحشوری» در نظر گرفتند و برای اعطای آن به وی با عبدالقادر به گفتگو نشستند. عبدالقادر با آنان همکاری کرده محافظان خود را گرد آورد و گفت: «من به شهامت و قهرمانی ارج می‌نهم، اگرچه از سوی دشمنانم چهره بنماید». يك سال پس از آن، به گناه مبادله اسیران، اسکوفیه نیز به فرمان عبدالقادر آزاد شد و به فرانسویان تحویل داده شد.

«پس از آن که خدمت اسکوفیه در الجزایر به پایان رسید، وی به فرانسه رفت و به کاری گمارده شد، ولی هنگامی که دریافت که عبدالقادر قهرمان، که بر او ارج فراوان می‌نهاد، در شهر پوزندانی است، درخواست کرد که از پیرامونیان وی شود. با درخواست اسکوفیه هم‌دلی کردند و نامبرده را به عنوان نگهبان دژ پوزنداند که تا سال ۱۸۷۱/۱۳۸۸ در این شغل باقی ماند. نیز بیفزاییم که اسکوفیه خود فراماسون بود و نطفات و آماده‌ساختن اتاق تشکیل نشسته‌های فراماسونان را برعهده داشت. او می‌توانست هر روز امیر عبدالقادر را ببیند و با وی پیرامون آنچه فراماسونان برادری جهانی و نیکوکاری و بشردوستی می‌خواندند، سخن بگوید. از این نکته نیز آگاهییم که امیر عبدالقادر شب پیش از انتقالش از زندان شهر پوزنداندان شهر آمبواز، درخواست کرد که با آقای موکور (Mauco) دیدن کند. آقای موکور يك افسر پیشین و فراماسون بود و نسبت به عبدالقادر رفتاری مهربانانه نشان می‌داد.

«چنین می‌نماید که عبدالقادر در سهای آن شیپورچی فرانسوی را فراموش نکرده، و هنگامی که در دمشق می‌زیست، با سران انجمن فراماسونگری «خاور بزرگ فرانسه» نامه نگاری کرد. گوستا و دیشتال (Gustave d'Eichthal) به تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۸۶۱ (۱۳۷۸ قمری) به دوستش، اروبن (Urbain) ، درباره پیوند عبدالقادر به فراماسونگری نوشت و افزود که وابستگی وی به جرگه برادری فراماسونگری

به‌عنوان مثبت‌ترین کار به‌شیوه‌ای فراگیر اعلام شده‌است. در همین زمینه، مجله *L'Opinion Nationale* (عقیده ملی) نیز مقاله‌ای چاپ و پراکنده ساخت^{۱۹}.

در برابر این گونه سخنان، آقای یاکونو سخنانی دگر دارد و بویژه نکته مربوط به آغاز آشنایی عبدالقادر را که امریت بدان اشاره می‌کند نمی‌پذیرد، و نوشته‌های مربوط به تکاپوهای فراماسونگری به سال ۱۸۴۸/۱۲۶۵ را در مورد آشنایی عبدالقادر با فراماسونگری از ارزش تهی می‌داند. مسأله پیوند اسکوفیه شیپورچی با فراماسونگری را سؤال انگیز می‌خواند و دیدار عبدالقادر با آقای موکور را دور از اهمیت به‌شمار می‌آورد، زیرا موکور در آن هنگام جوانی بیست و دو ساله بوده و فراماسونگری نمی‌توانسته است در حوزه شور و حرارت تبلیغگری وی قرار داشته باشد. ولی به هر روی، یاکونو می‌آورد که در سال ۱۸۶۱/۱۲۷۸ میان برادران فراماسون «لژ هنری چهارم» و عبدالقادر در زمینه عضویت وی در فراماسونگری نامه نگاریهایی در میان بود (به‌دنباله همین پژوهش نگاه کنید)^{۲۰}.

عبدالقادر و شورش سال ۱۲۷۷/۱۸۶۰ دمشق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با آگاهی یافتن بر سخنان این دو پژوهشگر فرانسوی - امریت و یاکونو - داوری ما نمی‌تواند به‌زیان امریت باشد و چنین می‌نماید که سخنان و استدلالهای وی با سخنان و استدلالهای استوارتری رد نشده‌است. آنچه روشن می‌نماید این است که عبدالقادر پیوند رسمی خویش را با فراماسونگری و عضویت در جرگه فراماسونان را پس از رویدادهای سال ۱۲۷۷/۱۸۶۰ دمشق آغاز کرد، و از این روی، يك آشنایی کوتاه پیرامون آن رویدادها شاید ناسودمند ننماید. آن رویدادهای خونین که از شمال لبنان آغاز شد، علی‌درازا و انگیزه‌هایی پیچیده داشت. از يك سو کشاورزان ناخشنود می‌کوشیدند خود را از آثار به‌جای مانده نظام ارباب - رعیتی

رها کنند، و از سوی دیگر، روحانیان، بویژه رهبران گروه مسیحی مارونی، در جستجوی گسترش حوزه نفوذ و قدرت سیاسی خویش بودند. این دو دسته از نیروها با یکدیگر دست همسازگری فشرده و در برابر زمینداران بزرگ به پا خاستند، و در سال ۱۸۵۷/۱۳۷۴ کشاورزان مارونی شمال لبنان به تحریک رهبران مذهبی خود برضد زمینداران مارونی شوریدند. این شورش به جنوب لبنان نیز کشیده شد، زیرا در آن بخش از لبنان شماری فراوان از کشاورزان مسیحی برای زمینداران مسلمان دروزی مذهب کار می‌کردند و از همین رهگذر این ناهمسازگریها و برخوردها در چهره یک جنگ مذهبی میان مسلمان و مسیحی خودنمایی کرد. در این زمینه دولت ترکیه گامی بهنجار برداشت و دولتهای انگلیس و فرانسه که در اندیشه گسترش نفوذ خود در لبنان بودند، با شیوه‌هایی ویژه بر دامنه شورش افزودند.

در پی این رویدادها، در بهار سال ۱۸۶۰ (۱۳۷۶ قمری) کشاورزان مسلمان با هماهنگی زمینداران بزرگ مسلمان بر کشاورزان اعیان و روحانیان مسیحی یورش خونین و سراسری بردند. ترسایان در روند این رویدادها در برخی از موارد شهادتها و قهرمانیها از خود نشان می‌دادند و گاهی به شیوه‌هایی جنایت‌آمیز نیز تلافی و قصاص می‌کردند ولی در فرجام، هزاران تن از ترسایان از میان رفتند یا به شهرها پناه بردند. در پاسخ به این رویدادها، مسلمانان دمشق نیز برضد ترسایان آن خطه شوریدند و شماری فراوان از آنان را کشتند. جورج آنتونیوس ویرانیا و زیانهای زائیده از این رشته از شورشها را بسیار خوانده و شمار کشته‌شدگان را یازده هزار (۱۱/۰۰۰) تن گزارش کرده است.^{۲۱} در روند رویدادهای خونین دمشق بود که امیر عبدالقادر با پای درمیانی و بهره‌گیری از نفوذ و احترامی که در میان عربان بویژه مردم دمشق داشت، کنسول فرانسه را آزاد ساخت و جان هزاران تن از ترسایان را که آماج یورش مسلمانان دروزی بودند از مرگ رهایی داد.^{۲۲}

برای آگاهی از چگونگی پای درمیانی عبدالقادر، آوردن چکیده‌ای از سخنان

جرجی زیدان در این زمینه شاید چندان بیجا ننماید. وی که با بهره‌گیری از کتاب دست‌نوشتهٔ نعمان افندی قسطلی گزارش خود را تنظیم کرده می‌آورد: «همین‌که عبدالقادر در روز نهم زوئیه ۱۸۶۰ (ذیحجه ۱۳۷۶) شنید که ترسایان در معرض کشتار قرار دارند، سخت ناراحت شد و بی‌درنگ مغربیان مقیم دمشق را به آزاد ساختن ترسایان برگماشت. مغربیان با دلیری چشمگیری به میان آنان رفتند و تا آنجا که توانستند، زنان و مردان و کودکان ترسا را به‌خانهٔ امیر عبدالقادر بردند. هنگامی که ترسایان دریافتند که امیر قصد کمک بدانها را دارد، آهنگ خانهٔ عبدالقادر را کردند و بدان‌جا پناه بردند تا جایی که خانهٔ امیر مالامال از پناهندگان شد. عبدالقادر خانه‌هایی را در همسایگی خانهٔ خود نیز برای پناهندگان فراهم ساخت تا در آن‌جا بمانند. در میان آن پناهندگان، کنسولهای دولتهای بیگانه نیز دیده می‌شدند. در درازای درنگ پناهندگان در آن خانه‌ها، عبدالقادر و دوتن از یارانش - محمود افندی حمزه و برادر وی اسعدی افندی - نیازهای آنان را برآورده می‌ساختند و به آنان غذا می‌دادند.

«روز سوم شورش و کشتار همگانی، کردان شورشی آهنگ خانهٔ امیر عبدالقادر کردند تا بر ترسایان دست یابند؛ ولی عبدالقادر و مردان هم‌پیمان وی شورشیان را واپس راندند. استاندار دمشق از ترسایان خواست که در دزی جای گیرند تا ایمن بمانند. به دنبال این سخن استاندار، در حدود پانصد هزار (۵۰۰۰) تن از ترسایان در آن دژ گرد آمدند؛ ولی مسلمانان در روزی آمادهٔ یورش بدانان شدند. در این هنگام امیر عبدالقادر و یاران او پای در میان نهادند و شورشیان را با سلاح تهدید کردند و بدین‌سان آنان را باز گردانیدند. این شورش یک هفته به درازا کشید و امیر عبدالقادر هرگز از کمک به ترسایان و نگاهبانی از جان آنان و درمان زخمهای آنان باز نایستاد. در مجموع ترسایان تحت حمایت امیر در حدود چهار هزار (۴۰۰۰)، و پناهندگان دژ در حدود شش هزار (۶۰۰۰) تن بودند.»^{۲۳}

دلبستگی فراماسونان و فرانسویان به عبدالقادر

به هر روی، این پای درمیانی و پایمردی فداکارانه عبدالقادر مایه آن شد که محافل مسیحی اروپایی و غیر اروپایی و فراماسونان وی را بیش از پیش ارج نهادند. دولت فرانسه به پاس خدمات وی یک نوار «لژیون افتخار» (Legion of Honor ; Legion d'honneur) به او اعطا کرد و حقوق بازنشستگی او را به یکصد و پنجاه هزار (۱۵۰/۰۰۰) فرانک افزایش داد.^{۲۴} جرجی زیدان، نویسنده فراماسون لبنانی معاصر عبدالقادر، پس از یادآوری عضویت عبدالقادر در «لژ الاهرام» (به دنباله همین پژوهش نگاه کنید) وی را «الشهور بالفضل والحلم وعزة النفس» خواند و این ویژگیهای اخلاقی را «الصفات الماسونیه الحقة» انگاشت و ضمن آن که «علو الهمة والحزم» عبدالقادر را در جنگ با فرانسویان در الجزایر یادآوری کرده، بویژه «کرم الاخلاق والشهامة» وی را به هنگام «حادثة الشام المشهورة» که هزاران تن از ترسایان را در «کنف» حمایت خویش قرار داد، ستود.^{۲۵} از آن پس بود که فراماسونان بر آن شدند که از موقع و خوشنامی وی به سود خویش بهره گیرند، و شمار فراوانی از لژهای فراماسونگری به وی نامه‌های تبریک و سپاسگزاری فرستادند.^{۲۶}

پیشینه ستیز عبدالقادر با استعمار فرانسه روشن و دلبستگی ژرف او به کیش و آیین اسلام مورد تأیید همه آگاهان به زندگانی وی بوده است. او همواره قهرمان ملت عرب و میهن پرست بزرگ و سرسخت کشور الجزایر شناخته شده است. از این روی، هر خواننده دلبسته به جنبش‌های ضد استعماری اسلامی حق دارد که از پیوند چنان چهره خوشنام و نامدار به جرگه فراماسونان به شکفت افتد و سخت در اندیشه فرو رود. ولی به رغم اهمیت موضوع، نویسندگان فراوانی را نمی‌شناسیم که تا چند سال پیش در این زمینه سخن گفته باشند. آنچه روشن می‌نماید این است که عبدالقادر دهه ۱۸۵۰ به بعد با عبدالقادر سالهای ۶۴-۱۳۴۶/۴۷-۱۸۳۰ نمی‌توانست یکسره همانندی داشته باشد. او در هنگامی تسلیم فرانسویان شد که قبایل و مردم وفادار

به او یکی پس از دیگری در میان آتش و خون تسلیم دشمن شده بودند و پادشاه مراکش و یا قبایل وابسته بدو به درخواست کمک عبدالقادر پاسخی درخور نداده دست رد بر سینه اش زده بودند. از این روی عبدالقادر راهی جز تسلیم به دشمنی که هفده سال او و پدرش با آن جنگیده بودند نداشت.

در این هنگام، دشمن پیروز، بر پایه هر مصالحتی بود - از جمله این که عبدالقادر در سراسر جهان عرب به عنوان یک چهره برجسته و یک قهرمان محبوب شناخته شده بود و زندگی بخشیدن به چنین مردی خود بخود از بدنامی دولت فرانسه در میان مسلمانان و عربان می کاست - به وی اجازه داد که به زندگی خویش ادامه دهد. پس از آنهم که به زندان شهر پو افتاد فردی به نگهبانی او گماشته شد که پایه ای والابرای وی باور داشت و، همان گونه که در بالا آوردیم، احتمالاً عبدالقادر را با ارزشهای فراماسونگری آشنا و اندیشه او را برای پذیرش آن ارزشها آماده کرد. از آن هم مهمتر، پس از آزاد شدن از زندانهای گوناگون به دستور دولت فرانسه از یک حقوق و مقرری منظم برخوردار گردید. چنین می نماید که عبدالقادر به گاه رها شدن از زندان، بر پایه آن رشته از علل و عوامل یاد شده، بسیاری از ویژگیهای پیشین خود را به عنوان یک جنگجوی پرتلاش و یک ستیزه گر خستگی ناپذیر ضد فرانسه از دست داده بوده تا جایی که از دولتی حقوق باز نشستی دریافت کرد که سالهای دراز مردم کشورش را کشتار کرده آنان را زیر یوغ استعمار و استثمار خویش نگاه داشته بود و خود وی را پس از سالها زندانی کردن از میهن نیاکانش بیرون رانده بود.

هنگامی که رویدادهای خونین دمشق روی می داد، عبدالقادر هنوز روزگار باز نشستی خود را در تبعید می گذراند و فردی بود سخت پارسا و آشتی جوی و بیزار از کشتار و آدمکشی های خانمان بر اندازی که خود بخود نمی توانست یادی خوش در وی به جای گذارده باشد. کوشش وی برای نجات جان ترسایان و کنسول فرانسه در دمشق چشم دید فراماسونان بود و در نتیجه آنان در وجود عبدالقادر چهره ای بشر دوست، ودل او را مالا مال از دوستی و آشتی گرایی یافتند، یعنی همان ویژگیهایی که سازمانهای فراماسونگری جهان همواره برای دستیابی بر آرمانهای رویه استعماری

تمدن دو رویهٔ بورژوازی غرب لافش را می‌زده‌اند .

کنداش می‌نویسد که «لژهنری چهارم» که وابسته به «خاور بزرگ فرانسه» بود، در حدود پنج‌ماه پس از رویداد دمشق، نامه‌ای به تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۸۶۰ (۱۲۷۷ قمری) به عبدالقادر نوشت و ضمن یادآوری ویژگی خداپرستانه و بشردوستانهٔ فراماسونگری، نشان گوه‌رین ویژهٔ آن لژ را به وی تقدیم داشت و پیشنهاد کرد که او در آغوش آن سازمان جای گیرد. ۲۷ یا کونو بر آن است که عبدالقادر نخستین نامه‌اش را در پاسخ «لژهنری چهارم» در فوریه ۱۸۶۱ (۱۲۷۷ قمری) نوشت - و این نامه در *Bulletin du Grand Orient* (مجلهٔ خاور بزرگ) به تاریخ اوت و سپتامبر همان سال چاپ شده است - و چنین آورد: «این که شما بر آن شده‌اید که میان اندیشه‌های من و خود پیوندی برقرار کنید برای من یکی از موهبت‌های الهی به‌شمار می‌آید که تاکنون بدان دست نیافته بودم .» ۲۸

در این جا نگاهی ژرف‌تر بدان چه در نامه نگاریهای عبدالقادر و «لژهنری چهارم» آمده است شاید ناسودمند نباشد. در نامهٔ «لژهنری چهارم» به عبدالقادر چنین نوشته شده است: «بله، شما نمایندهٔ بحق و یک نمونهٔ راستین ملت نیرومند عرب هستید، ملتی که اروپا تمدن و دانش خود را تا اندازه‌ای فراوان به آن مرهون است. شما با کارها و بزرگ‌منشی‌های خویش نشان داده‌اید که نژاد عرب ارزش و اصالت ذاتی خود را از دست نداده و دچار واپس‌گرایی نشده، و با آن که اکنون آرام می‌نماید، می‌تواند به جوش آید و به رهبری مردی هوشمند و توانا مانند شما برای کارهای بزرگ به پا خیزد. پس از جنگ‌های پیگیری که شما با عزت و بزرگواری بر ضد فرانسه، که در آن هنگام دشمن شما بود، برعهده گرفتید و فرانسه آن را مورد ستایش قرار داده است، باز شما با بزرگواری، فداکاری و بخشندگی خود، فرانسه را مورد تمجید و تکریم قرار داده و این خوبی‌های پسندیده را به سود تمدن از خود نشان می‌دهید. عمده‌ها، ابن‌رشد‌ها و فارابی‌ها از کسانی هستند که ملت شما بحق بدانها به‌عنوان مردانی جنگی، دانشمند و فیلسوف سر بلند است و شما همهٔ آن ویژگی‌ها را در

خویشتن به تنهایی گرد آورده‌اید». ۲۹.

در آن روزگار، شمار مسلمانانی که به جرگه فراماسونان پیوسته بودند چندان فراوان نبود، زیرا خاورزمینیان بدین نهاد با دیده خوشبینی نمی‌گریستند. از این روی، فراماسونگری می‌گوشید با گنج‌آیدن چهره‌های برجسته‌ای از مسلمانان مانند عبدالقادر در میان اعضای خود، نمود خویش را در جهان اسلام گسترش دهد. «لز هنری چهارم» این خواست و کوشش را این‌گونه بیان می‌کرد:

«عبدالقادر باید مشعل حقیقت را روشن کند. وی پس از آن که هم‌میهنان باوفای خود را راهنمایی و روشن کرده، آنان را به نوبه خود مأموریت خواهد داد تا با کارها و سخنان خوب به مردم دوستی و بردباری بیاموزند و آموزشهای دلپذیر دهند و آن آموزشها را با یادآوری نمونه‌هایی به شیوه مکرر و پیوسته مورد تأکید قرار دهند. تأثیر آنان بر روی نسلهایی [از مردم مسلمان] به سان آبی خواهد بود که چکه‌چکه ولی بی‌هیچ‌گونه ایستایی می‌ریزد و بر روی سخت‌ترین سنگها گودال و بستری پدید می‌آورد. عبدالقادر به شیوه‌ای دور از ابهام بیان خواهد کرد که ... خواست پایانی، پدید آوردن زندگی اجتماعی دوباره برای ملت و نژاد عرب است.»

مطالعات تاریخی

چنین می‌نماید که در پشت هر یک از واژه‌ها و مفاهیم این سخنان خواستهای سیاسی و استعماری نهفته است، ولی عبدالقادر آن خواستها را که از سوی فراماسونان پیش نهاده می‌شد به شیوه‌ای بسنده در اندیشه نداشته و گویا اصولاً از یک دیدگاه و تحلیل آگاهانه از تاریخ، فلسفه و روند تکاپوهای فراماسونی تا اندازه‌ای بدور بوده و یا دست‌کم در آغاز پیوندش با فراماسونگری بدانچه از سوی آن سازمان و در چارچوب خداپرستی، بشر دوستی، راستی، درستی و ارزشهای معنوی ادعا می‌شده دست‌کم تا اندازه‌ای باور داشته است. از این روی، چون عبدالقادر، خود مسلمانی پارسا و باایمان بود، گزافه‌گویی‌های فراماسونگری را با باورهای مذهبی خویش

چندان ناهمخوان نمی‌دیده است.

یادآوری این نکته شاید نابجا ننماید که از آغاز، یزدان‌باوری از شرایط بنیادی عضویت در فراماسونگری بود، ولی در نیمه دوم سده نوزدهم فرانسویان از این اصل کلی پیروی نکردند، و چون فراماسونان وابسته به «خاور بزرگ فرانسه» آزادی‌گرا و ضد روحانیان کیش کاتولیک بودند، لژهای آنان پایگاهی برای گشتگوهای مذهبی گردید. در سال ۱۸۷۷/۱۳۹۴ فرانسویان، یزدان‌باوری را به‌عنوان شرط عضویت در فراماسونگری از میان برداشتند و این‌گونه استدلال کردند که فراماسونگری مذهب نیست و فرد نیاز ندارد که برای عضویت در آن لزوماً به یزدان‌باور داشته باشد. این موضع آنان سبب دوری‌گزیدن «لژ بزرگ متحد انگلیس» (United Grand Lodge of England) از «خاور بزرگ فرانسه» شد و پیامد این رویدادها آن بود که فراماسونگری وابسته به فرانسه بی‌خدایا مادی انگاشته شد.^{۳۱}

پرسشهای «لژ هنری چهارم» از عبدالقادر

همان‌گونه که پیداست، برداشتن شرط یزدان‌باوری از قانون اساسی لژ «خاور بزرگ فرانسه» به نیمه دوم دهه ۱۸۷۰ می‌باید، در حالی که عبدالقادر شانزده سال پیش از آن دگرگونی، پیوند با «لژ هنری چهارم» را از «موهبت‌های الهی» خواند، و در نتیجه آیین‌ها و مراسم فراماسونگری هنوز بنام، هیچ‌گونه ویژگی ناهنجاری که با باورهای سنتی عبدالقادر ناهمساز باشد به‌خود نگرفته بود. از این روی، هنگامی که «لژ هنری چهارم» از عبدالقادر پرسشهایی کرد و خواهان پاسخ روشن بدانها شد، نامبرده پاسخهای خود را در چارچوب فلسفه و باورهای اسلامی خود تنظیم کرد و وفاداری خویش را به کیش و آیین اسلام به شیوه‌ای روشن و استوار مورد تأکید قرار داد، و لژ یادشده نیز آن پاسخها را از حوزه ویزگیهای فراماسونگری بدور نیافت.

از عبدالقادر پرسیده شد که وظایف انسان در برابر خداوند چیست؛ وی پاسخ داد: انسان باید خدای بزرگ را گرامی و دوست بدارد و در بجای آوردن آنچه در راستای خواست او است شتاب کند و بدو نزدیک شود؛ صفات خداوند را نمونه‌ای برای صفات خویش قرار دهد؛ صفاتی مانند ترحم، عفو، یاری کردن، گشاده‌دستی، دانش، دادگری، لطف و مانند اینها. آدمی باید در کارهایش از خدا پیروی کند و بکوشد که بر اراده و دستوره‌های او سرنهد و از آنچه او اراده کرده خشنود باشد و بدان باور آید که همه نعمتهای لذت بخش از سوی خدای بزرگ بی‌همتا و بی‌انباز است و آدمی نمی‌تواند از آنچه برای آینده در نظر گرفته شده جلوگیری کند.

پرسش دوم «لژهنری چهارم» از عبدالقادر این بود که وظایف آدمی در برابر هم‌نوعان خود چیست، و وی گفت که همه قوانین بردو پایه استوار است: نخست تکریم خداوند، و دوم ترحم و مهربانی با آفریدگان. بشر باید این‌گونه بیندیشد که جان او و آنچه بدو متعلق است از یک جا سرچشمه گرفته است. عبدالقادر، در پاسخ به این پرسش، سخن از جان آدمی برد و از این روی در پرسش دیگر که درباره وظایف آدمی در برابر جان خویش بود این‌گونه پاسخ داد: انسان باید از یاکمی برخوردار و از پلیدی دور باشد، و چهار اصل دانش، شجاعت، دوستی و دادگری را بر دیگر اصل‌ها برتری نهد. پرسش چهارم «لژهنری چهارم» پیرامون بقای روح بود. روشن است که عبدالقادر پاسخ داد که روح يك ذات معنوی است، و يك جسم مرکب و از میان رفتنی و مردنی نیست و به يك سخن، روان آدمی جاوید است. پرسش پنجم پیرامون یکی از اصول سه‌گانه‌ای بود که فراماسونگری همواره با خود یدک کشیده است: برابری انسانها در برابر خداوند. عبدالقادر پاسخ داد که انسانها از نظر هستی یکی هستند؛ هر چند که ظاهر، شکل و نام آنان متفاوت است.

و اسپین پرسشی که از عبدالقادر شد بیشتر به اصلی دیگر از اصول سه‌گانه فراماسونگری پیوند می‌یافت: برادری، و پرسش بدین‌گونه پیش نهاده شد: برداشت شما از مسأله به‌کار بستن اصل برادری و برادری چگونه است؟ عبدالقادر به این

پرسش پاسخی دراز داده، ولی آنچه بیشتر به محتوای پرسش پیوند می‌یابد پیرامون بردباری است:

«اما دربارهٔ بردباری و به‌کار بستن آن، [باید بگویم] که نباید با پیروان یک کیش جنگ کرد و آنان را با زور و شمشیر و داشت تا کیش خویش را رها کنند. همهٔ قوانین آسمانی در این زمینه همنوایی دارد. نادانان — چه مسلمان و چه نامسلمان — می‌پندارند که مسلمانان باترسیان و پیروان دیگر کیش‌ها تنها از آن‌روی می‌جنگیدند تا آنان را به‌رها کردن کیش و آیین خود و پذیرش دین اسلام و ادار سازند، و این پنداری است نادرست.»^{۲۲}

تکاپوهای فراماسونگری در دمشق و بهره‌گیری فرانسویان

از آن‌پس بود که عبدالقادر، خود به‌یک رشته از تکاپوهای فراماسونگری دست زد. او در سال ۱۲۸۱/۱۸۶۴ سفر حج کرد و از آنجا به مصر رفت و در ماه ژوئن همان‌سال در اسکندریه به «مجلس ال‌اھرام»، که یک لڑ فراماسونگری وابسته به «خاور بزرگ فرانسه» بود، پیوست. علی‌الوردی می‌گوید که «مجلس ال‌اھرام» با پذیرفتن عبدالقادر سر بلند شد^{۲۳}، و ابراهیم الفت می‌آورد که لڑ یاد شده او را «به‌عنوان پاداش حسن رفتاری که در اغتشاشات سوریه در پیش گرفت ... وارد فراماسونگری کرد»^{۲۴}، و امریت می‌نویسد که پیوستن امیر عبدالقادر به فراماسونگری آن محیط آزاد منشانهٔ فراماسونگری را سخت تحت تأثیر قرار داد و «خاور بزرگ فرانسه» احساس چنان افتخاری کرد که بعدها هم از آن کاسته نشد. ۳۰ در همان سال ۱۲۸۱/۱۸۶۴، لڑ فراماسونگری شهر یو، که عبدالقادر در گذشته در آن زندانی بود، یک لوحهٔ تبریک برای وی فرستاد و او را به‌عنوان عضو افتخاری خود برگزید و نمایندگان به‌پاریس فرستاد تا در جشنی که از سوی «خاور بزرگ فرانسه» به افتخار

وی برگذار می‌شد شرکت کنند.^{۳۶}

همان گونه که در جای دیگر آورده‌یم^{۳۷}، عبدالقادر پس از بازگشت از سفر حج، خود يك انجمن فراماسونگری وابسته به «لژ بزرگ ایتالیا» به نام «مخفل سوریه» در دمشق بنیاد کرد. دلبستگی عبدالقادر به فراماسونگری، فرزندان وی را نیز بدان جرگه کشاند. در همین لژ «مخفل سوریه» بود که فرزندان او بارها به پایة «استاد بزرگ» رسیدند؛ یکی از نوادگان وی به نام محمد سعید الجزائری بعدها در «مخفل الشام»، که از سوی فراماسونگری مصر برپا شده بود، ریاست یافت، و در یکی از اسناد فراماسونی سوریه به سال ۱۹۵۱/۱۳۳۰ خورشیدی عنوان او «القطب الاعظم» نیز آمده است.^{۳۸} صفوة می‌نویسد که اصولاً تلاشهای امیر عبدالقادر بود که فراماسونگری را در سوریه گسترش داد، و منابع فراماسونگری در مورد این که او نخستین نگهبان و مشوق فراماسونگری در «بلاد الشام» بوده هستند^{۳۹}. روزنامه الانوار عبدالقادر را در بنیاد نهادن لژهای فراماسونگری در خاورزمین بویژه دمشق دارای نقش می‌بیند و می‌آورد که شاید همو نیز در بنیادگذاری نخستین لژ فراماسونگری بیروت به سال ۱۳۷۹/۱۸۶۲ نقشی بنیادی بازی کرده است.^{۴۰} از دیگر تکاپوهای فراماسونگری عبدالقادر این بود که در روز ۲۶ اوت ۱۸۶۵ (۱۲۸۲ قمری) به افتخار يك هیأت نمایندگی لژهای فراماسونگری که از بیست و پنج تن تشکیل می‌یافت و از شهر آمبولز - محل سومین زندان عبدالقادر در فرانسه - آمده بودند، خود يك جلسه پذیرایی برپا کرد و درنشستی که چند روز پس از آن (۳۰ اوت ۱۲۸۲ قمری) در پاریس تشکیل شد حضور یافت.^{۴۱}

پیوستن عبدالقادر به فراماسونگری فرانسه پیروزی بزرگی برای سیاست استعماری فرانسه به شمار می‌آمد. «خاور بزرگ فرانسه» از پشتیبانان و مدافعان امپراطوری فرانسه بود. «استادان بزرگ» آن لژ مرکزی در خدمت ناپلئون سوم (روزگار امپراطوری: ۱۸۷۰-۱۲۶۹/۷۰-۱۸۵۲) بودند. با توجه به ویژگیها و شرایط سیاسی فرانسه و پیوند آن با الجزایر، اندیشه بهره‌گیریهای گوناگون از عبدالقادر

نیرو یافت. در دستگاه سیاست‌گزاری فرانسه سخن از این رفت که وی را با عنوان «امپراطور سرزمین عرب» بر بخشی از سرزمینهای خاورمیانه - میان ترکیه و مصر - که فرانسویان نمی‌خواستند زیر سلطه عثمانیان باشد بگمارند.^{۴۲} برخی نیز بر سر آن بودند که باید دولت فرانسه گونه‌ای «نیابت سلطنت الجزایر» به عبدالقادر بدهد و او را بدان سرزمین باز گرداند.^{۴۳} در حقیقت سیاست فرانسه، و خود بخود فراماسونگری وابسته بدان، می‌کوشیده است تا عبدالقادر را به انکار «ملیت عربی»، یعنی همان چیزی که وی در راهش سخت جنگیده بود، وادار سازد، و بر سر آن بوده است که زیر پوشش بشردوستی فراماسونگری از عبدالقادر آلت و عروسکی برای یک نمایش سیاسی بسازد. در حقیقت این از چیزهایی بود که عبدالقادر همواره در برابرش ایستادگی می‌کرد، و همان گونه که خود گفته بود، هرگز نمی‌خواست کاری کند که با گذشته وی ناهمخوان باشد.^{۴۴}

این نکته را نباید ناگفته گذارد که پس از دستگیری عبدالقادر به سال ۱۸۴۷/۱۲۶۴، الجزایر در زیر فرمانروایی استعماری فرانسه آرام نشد. تصرف زمین‌های پهناور، سلب مالکیت از هزاران دهقان الجزایری، بهره‌کشی‌های بی‌رحمانه و بی‌بسته، مردم زیر ستم را به خیزش‌هایی خروبین می‌کشاند. از سال ۱۸۴۹/۱۲۶۶ به بعد هر چند یک‌بار رهبرانی از میان مردم خودنمایی می‌کردند و خیزشهایی را در برابر نیروهای استعمار سازمان می‌دادند. جنبشهای بوزین و بوبنله به سالهای ۱۸۴۹/۱۲۶۶ - ۱۸۵۱/۱۲۶۸، و خیزشهای قبایل «بنوساسن» و «اولاد سیدی الشیخ» به سالهای ۱۸۵۹/۱۲۷۶ و ۱۸۶۴/۱۲۸۱ را می‌توان نمونه‌هایی روشن از نایمنی اشغالگران فرانسوی در سرزمین الجزایر به‌شمار آورد. در سال ۱۸۷۱/۱۲۸۸ خیزش بسیار گسترده دیگری به رهبری محمد متمرانی و تلاش پیگیر خاندان اوچهره بست. ده سال پس از آن - به سال ۱۸۸۱/۱۲۹۹ - شورش جدی دیگری به رهبری بوعمامه سازمان داده شد.^{۴۵}

بد نیست بیفزاییم که خیزش ۱۸۷۱/۱۲۸۸ از اهمیتی ویژه برخوردار بود. در

سال ۱۲۸۷/۱۸۷۰ فرانسه در جنگی با پروس درگیر بود که در فرجام شکست از آن فرانسه شد. جمیل ابوالنصر می‌نویسد که مردم الجزایر همواره در آرزوی شکست فرانسه از پروس بودند و آن‌را به معنی آزادی خویش می‌پنداشتند. از سوی دیگر شایعه‌هایی بر سر زبانها افتاده بود که ترکان عثمانی به الجزایر و بر حکومت فرانسویان یورش خواهند برد، و محیی‌الدین فرزند عبدالقادر به الجزایر باز خواهد گشت و جنبش مقاومت الجزایریان را در برابر فرانسویان رهبری خواهد کرد. همومی‌افزاید که در خیزش ۱۲۸۸/۱۸۷۱ دوهزار و شصت و هشتادوشش (۲۶۸۶) تن فرانسوی و شمار فراوان تری از مردم الجزایر جان خود را از دست دادند.^{۴۶}

چنین می‌نماید که دولت فرانسه در روند این رویدادها بویژه از نام، آبرو و پیشینه درخشان عبدالقادر به سود برنامه‌های سرکوبگرانه و استعماری خود و برای سرکوبی خیزش‌های یادشده بهره گرفته است. یکی از نویسندگان می‌نویسد که در این زمینه عبدالقادر از مردم الجزایر خواست که به فرانسویان تسلیم گردند.^{۴۷} به نوشته تاریخگران، فرانسویان نامه‌هایی به نام عبدالقادر چاپ کردند، بر این پایه که نامبرده پسرش را که می‌خواست در خیزش ۱۲۸۸/۱۸۷۱ درگیر شود و قبایل قسنطینه جنوبی را در الجزایر در برابر فرانسویان برانگیزاند و در فرجام الجزایر را از فرانسویان بازپس گیرد، سخت محکوم کرد و او را سرکش خواند و از خود نیز براند. ولی همان تاریخگران بدین باورند که آن نامه‌ها ساختگی و نادرست بوده و از سوی دست‌اندرکاران سیاست استعماری فرانسه سرچشمه گرفته بوده است.^{۴۸} کدش می‌گوید که آن نامه‌های ساختگی را از آن روی چاپ کردند که تا هنگام اثبات دروغین بودن آنها کسی نتواند آنها را ساختگی به‌شمار آورد،^{۴۹} که خود بخود پیامد فوری آن، يك ضربه روانی بر خیزش‌گران الجزایری و سست شدن آنان در روند پیکار خونین در برابر فرانسویان بوده است. با توجه به این رویدادها، چنین می‌نماید که خواست فراماسونگری هوادار دولت فرانسه باز و به بازوی دولت خود، دلبسته ساختن عبدالقادر بدانچه خود «آزادی، برابری و برادری» می‌خواند، بوده و بر سر آن

بود که با داشتن رهبر پیشین مردم الجزایر در میان خود از نفوذ و شخصیت معنوی او برای خاموش کردن آن گونه شورشها و خیزشها بهره‌گیرند.

عبدالقادر خود می‌دانست که فراماسونگری در خاورزمین بدنام است و حتی گفته بود که به‌طور کلی از دیدگاه مردم خاورزمین، فراماسونان مردمی بی‌کیش و بی‌آیین، بی‌خدا و بی‌قانونند و آماده‌اند که نظم و آرامش جامعه را برهم زنند.^{۵۰} با این همه، چنین می‌نماید که وی همچنان، حتی در واپسین سالهای زندگی، بدان دل بستگی نشان می‌داده است. شاهین مکاریوس، فراماسون پرتکاپوی عرب، هنگامی که خود دبیر یکی از لژهای فراماسونگری به نام «محفل لبنان» بود، در سپتامبر سال ۱۸۸۱ (۱۲۹۸ قمری) - دو سال پیش از مرگ عبدالقادر - به دمشق رفت و از امیر عبدالقادر در خانه‌اش دیدن کرد. وی می‌آورد که عبدالقادر «مرا در کنار خود نشاند و پیرامون برادران فراماسون و «محفل لبنان» از من پرسشهایی کرد و بر تکاپوهای فراماسونی من سپاس گزارد».^{۵۱}

ولی استاد کدش بدان باور است که عبدالقادر به‌عنوان يك فراماسون پاسخی به‌امیدها و آرمانهای سازمان فراماسونگری نداد و تکاپوهایش در زمینه فراماسونگری بسیار اندک بود. به‌شیوه‌ای نسنو، وی در جشنی که از سوی «لژ هنری چپاری» به تاریخ اوت ۱۸۶۵ (۱۲۸۲ قمری) به‌افتخار وی برپا می‌شد، شرکت نکرد و در نشستهای لژهای فراماسونگری به‌نام‌های «محفل سوریه» و «محفل شرق دمشق» که به‌اعضویت افتخاری داده بودند حضور نیافت. افزون بر این، عبدالقادر هیچ‌گاه پیرامون وابستگی خویش به فراماسونگری سخنی به‌میان نیاورد و برای آرام‌ساختن شورش سال ۱۸۷۱/۱۲۸۸ الجزایر پای درمیانی آشتی‌جویانه‌ای که گویا از او انتظار می‌رفته است، نکرد، تاجایی که یکی از فراماسونان، عبدالقادر را به‌خاطر نشان‌ندادن هیچ‌گونه واکنشی در این زمینه مورد سرزنش قرار داد.

کدش می‌گوید که سازمان فراماسونگری به‌سال ۱۲۸۲/۱۸۶۵ از سوی پاپ محکوم شد زیرا در لژهای فراماسونگری یورشهایی بر ضد سران مذهبی چهره‌می‌بست

و آن نهاد پیش از پیش یک ویژگی ضد مذهبی به خود می گرفت. افزون بر این، همان گونه که در بالا آوردیم، در سال ۱۳۹۴/۱۸۷۷ مسأله بایسته نبودن یزدان باوری برای وابستگان به فراماسونگری اعلام گردید؛ به دیدۀ کدش، این چگونگی ها چندان خوشایند عبدالقادر نبود، و او نمی توانست در سازمانی عضویت داشته باشد که بر پایه های بنیادی مذهب یورش برد. عبدالقادر که در برابر فشارهای سیاسی ایستادگی کرده بود، شاید خطر و زیان بهره گیری از مقام، موقع معنوی، اعتبار و آبرویش را در آن بازیها و نمایشهای به ظاهر انسانی و بشر دوستانه دریافته بوده و شاید آگاه بوده که آن گونه بازیها در فرجام، او را به انجام نقشی وا می دارد که خود پیامدهای سخت و خطرناک آنرا می دانسته و آگاه بوده که از همه بالاتر سبب پایمال شدن گذشته درخشان وی می شود. کدش می افزاید که شاید با توجه به این علل و عوامل بوده که عبدالقادر تکاپوهای چندانی در زمینه فراماسونگری از خود نشان نمی داده است.^{۴۲}

همنوایی عبدالقادر با بلانت انگیلیسی در مسأله خلافت عربی

به دیدۀ ما عبدالقادر، خداپرست و باایمان بوده و ستیز با مذهب را روانمی دانسته و الجزایر و جهان عرب و اسلام را بسیار گرامی می داشته است. ولی این ویژگیها لزوماً ما را بدین نتیجه گیری رهنمون نمی کند که وی از وابستگی به فراماسونگری و بدنامی های زاینده آن دوری می جسته است. اگر چنین بود، نه تنها آنچه را که صفوة و مکاریوس و روزنامه الانوار بدو نسبت داده اند - در صورتیکه با حقیقت همخوان باشد - هرگز رخ نمی داد، که عبدالقادر رسماً کناره گیری خود را از فراماسونگری اعلام و حتی آنرا محکوم می کرد. تا آنجا که ما آگاهی داریم، او چنین گامی برنداشت. عبدالقادر در هنگامی که روزگار باز نشستگی خود را در دمشق می گذراند، همواره رفتاری آشتی جوینانه داشت و روح همکاری و همدلی نسبت به جهان عرب از خویش نشان می داد. نشانه های این گونه رفتار در چارچوب پای درمیانی

درشورش سال ۷۷-۱۲۷۶/۱۸۶۰ دمشق ویا وابستگی به فراماسونگری محدود نمی‌شود. نمونه بسیار روشن دیگری از همکاری و همدلی او با نقشه‌های سیاسی اروپائیان، آمادگی وی برای اجرای بخشی از طرحهای پیچیده بلانت انگلیسی بود. ویلفرد اسکاون بلانت (Wilfrid Scawen Blunt) (۱۳۴۱-۱۲۵۶/۱۹۲۲-۱۸۴۰) به سال ۱۲۷۵/۱۸۵۸ وارد خدمات دیپلماتی شد و به ترتیب در آتن، مادریده، پاریس، لیسبون و امریکای جنوبی خدمت کرد. او یک شاعر وابسته به طبقات بالا و از میهن-پرستان سنتی انگلیس به شمار می‌رفت، ولی به گفته استاد حورانی، «بستی ادیپریالیسم نوین، وی را تکان داده بود» و با تمدن مکانیکی سده نوزدهم چندان سرسازگاری نداشت^{۵۴}، و از همین روی، با درگیری استعماری دولت انگلیس در هندوستان،^{۵۴} ایرلند و مصر روی همسازی نشان نمی‌داد. او دلبستگی ویژه‌ای به زندگی بدوی عربان نیز داشت و سالهای درازی را در سوریه، مصر و بیابانهای عربستان گذراند و پژوهشهایی نیز پیرامون جنبه‌هایی از جهان عرب به دست داد.^{۵۵} ولی باید افزود که او از یک سو با سرشناسان و اندیشه‌گراان عرب آشنا و دوست، و از سوی دیگر با کسانی که بر انگلستان حکومت می‌کردند - مانند گلاستون (Gladstone) نخست‌وزیر انگلیس در سالهای ۱۳۰۳-۱۲۹۸/۸۵-۱۸۸۰ - در پیوند بود و در مسایلی مانند خیزش عربی پاشا در مصر، جنبش مهدی سودانی، نهضت پان‌اسلامیسم و مسأله پدید آوردن یک خلافت عربی - اسلامی تکاپوهایی گسترده داشت. وی بدان باور بود که دولت انگلستان، برخلاف دیگر اروپائیان که دشمن اسلامند دوست و دوستدار اسلام و نگهبان خلافت عربی - اسلامی و پشتیبان همسازگری اسلامی است.^{۵۶}

خواست بلانت، به راه انداختن یک جنبش پان اسلامی بود که در عمل، گرداننده و رهبرش انگلستان باشد. بلانت در یادداشت‌های خصوصی خود در این زمینه می‌آورد که به سال ۱۳۰۳/۱۸۸۵ با سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی، راندولف چرچیل (Randolf Churchill) وزیر امور هندوستان در کابینه دولت انگلیس و دراموند ولف (Drumond Wolf) در لندن به گفتگو نشست و چنان نهادند که سید

جمال با ولف به استانبول رود و آن دوتن با سردمداران جنبش پان اسلامیه مورد حمایت سلطان عبدالحمید دوم پیرامون یک «پیمان همسازگری میان انگلیس و اسلام» گفتگو کنند، که این طرح به دلایلی پیاده نشد.^{۵۷} درست در همین راستا بود که بلانت کوشید تا از موقع و موضع امیر عبدالقادر بهره گیری کند.

بلانت می دانست که عبدالقادر در دمشق بیش از هر کس دیگر در امور عربان نفوذ دارد و به طور کلی درسوریه از پایه ای بس والا برخوردار و دارای پیروانی فراوان است. او احتمالاً از پای در میانی عبدالقادر در رویدادهای سال ۷۷-۱۲۷۶/۱۸۶۰ در دمشق و از پیوند وی با فراماسونگری نا آگاد نبوده و شاید از همین روی، وی و پسرش را «لیبرال»هایی یافت که با اندیشه ها و تکاپوهای واپس گرایانه مورد پشتیبانی سلطان عبدالحمید سر ناسازگاری داشتند. چون بلانت برپاشدن شورشی را به زیان عبدالحمید درسوریه پیش بینی می کرد، با محمد فرزند امیر عبدالقادر، پیرامون معرفی یک خلیفه اسلامی از نژاد عرب به گفتگو نشست. بلانت دریافته بود که عبدالقادر و پسرش مانند دیگر رهبران مذهبی عرب زبان به پایه گیری یک خلافت عربی - اسلامی دلبستگی دارند و او عبدالقادر را شایسته ترین مرد عرب برای احراز آن مقام یافت. از این روی، بلانت به پایمردی فرزند عبدالقادر به وی پیشنهاد کرد که داوطلب مقام خلافت گردد. عبدالقادر پذیرفت و پس از گفتگوهای چنین نهادند که بلانت در این زمینه با دولت انگلیس رایجویی کند. وی با گلاستون نخست وزیر انگلیس از طریق منشی خصوصی او، آقای همیلتون (Hamilton) تماس گرفت و در مورد آمادگی امیر عبدالقادر برای پذیرفتن مقام خلافت عربی - اسلامی نظرخواهی کرده و ولی پاسخی درخور و همدلانه به پیشنهاد بلانت داده نشد زیرا در آن زمان ویژه چنان برنامه ای درخور دانسته نشد.^{۵۸}

بدین سان، روح همکاری و همدلی عبدالقادر با خواسته های دولتهای غربی سبب شده که با نقشه خلافت عربی - اسلامی که از سوی بخشی از دستگاه حاکم انگلیس پشتیبانی می شد همنوایی کند. ولی چنین می نماید که عبدالقادر در روند این رویدادها

و درگیریهای سیاسی و فراماسونی خود در پی پیمان شکنی نبوده و جز در راستای آشتی جویی و اصلاحگری و آنچه به دیده او راست و درست می‌نموده نمی‌خواست است گام بردارد. ملت الجزایر عبدالقادر را به همین شیوه می‌شناسد و او را رهبری بزرگ و پرتلاش و بنیانگذار جنبش‌های ضد استعماری آن کشور به‌شمار آورده و می‌آورد.

یادداشتها

- ۱- جرجی زیدان، تراجم مشاهیر الشرق فی القرن التاسع عشر (قاهره، ۱۹۲۲)، جلد یکم ص ۱۵۱.
- 2—Anonymous, "Abd-elKader", *Encyclopaedia Britannica*, vol. I (1961), P.28.
- برای يك هم‌سنجی در زمینه تاریخهای متفاوت نگاه کنید به زیدان، مشاهیر الشرق، جلد یکم، ص ۱۵۱.
- ۳- زوبر آزون، تاریخ معاصر الجزایر، ترجمه منوچهر بیات مختاری (مشهد، بی‌تاریخ) ص ۲۰-۱۹.
- ۴- دل‌بستگان به پژوهشی دراز پیرامون تکاپوها، جنگها، اندیشه‌ها و نوشته‌های عبدالقادر نگاه کنند به: محمد بن الامیر عبدالقادر الحسنی، تحفة اثر في مآثر الامیر عبدالقادر واخبار الجزائر (اسکندریه، ۱۹۰۳)، دو جلد. این کتاب به‌خامه فرزند عبدالقادر نوشته شده که در بردارنده مطالبی مهم و ارزشمند می‌باشد. جلد یکم کتاب درباره جنگهای عبدالقادر و جلد دوم آن پیرامون کارهای قلمی نامبرده است.
- ۵- نگاه کنید به و. لوتسکی، تاریخ عرب در قرون جدید: از قرن شانزدهم میلادی تا پایان نخستین جنگ جهانی، ترجمه پرویز بابائی (تهران، ۱۳۵۶ خورشیدی)، ص ۸۳-۷۵.
- ۶- زیدان، مشاهیر الشرق، جلد یکم، ص ۱۵۷.
- 7—Ph. de Cossé-Brissac, "Abd-al-Kadir b. Muhyi-al-Din-al-Hasani", *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd editio,n, vol. I (1967), pp. 67-68.

- 8— S.L., "Abd-el-Kader", *la Grand Encyclopédie*, vol. I (1971), p. 18.
- 9— Anonymous, "Abd-el-Kader", p. 28.
- ۱۰— زیدان، مشاهیر الشرق، جلد یکم، ص ۵۸-۱۵۷.
- ۱۱— این کتاب بنزبان فرانسه برگردانیده و چاپ شده، با این ویژگیها :
Rappel à l'intelligent, Avis à l'indifférent (1838).
- ۱۲— زیدان، مشاهیر الشرق، جلد یکم، ص ۱۵۹.
- ۱۳— محمد کمال حسن المعاصی، قیام امیر عبدالقادر الجزائری، ترجمه دادلی آیتدوند (تهران، ۱۳۵۹ خورشیدی)، ص ۴۷.
- 14— S.L., "Abd-el-Kader", p. 18.
- 15— M.E., "Abd-el-Kader", *The New Encyclopaedia Britannica, Macropaedia*, Vol. I (1977), p. 8.
- 16— Cossé-Brissac, "Abd-el-Kader", p. 68.
- ۱۷— حماد، شهادت ماسونیه، ص ۸۸.
- 18— "Abd-el-Kader à Paris".
- 19— Marcel Emerit, "Abd-el-Kader Franc-maçon", *L'Information Historique* (janvier-fevrier 1967), 27-28.
- 20— Xavier Yacono, "Abd-el-Kader Franc-maçon", *L'Information Historique* (mai-juin 1967) 116-117.
- 21— George Antonius, *The Arab Awakening: The Story of the Arab National Movement* (New York, 1965), pp. 57-53.
- 22— Cossé-Brissac, "Abd-el-Kadir", p. 68.
- ۲۳— زیدان، مشاهیر الشرق، جلد یکم، ص ۵۹-۱۵۸.
- 24— S.L., "Abd-el-Kader", p. 18.
- ۲۵— جرجی زیدان، تاریخ الماسونیه العالم (قاهره، ۱۹۲۱)، ص ۸۶۶.
- 26— Mahfoud Kaddache, "Abd-el-Kader franc-maçon", *Revue d'histoire et Civilisation du Maghreb*, no. 3 (juillet 1967), 83.

۲۷- همانجا، ص ۸۹-۸۸.

28—Yacono, "Abd-el-Kader", p. 117.

29—Kaddache, "Abd-el-Kader", p. 89.

۳۰- همانجا، ص ۸۹.

31—R.A., "Franc-maçonnerie", *la Grande Encyclopédie*, vol. 9 (1974), p. 5162;

A. Albert Kudsi-Zadeh, "Afghani and Freemasonry in Egypt", *Journal of the American Oriental Society*, 92 (1972), 29.

32—Kaddache, -"Abd-el-Kader", pp. 90-92.

۳۳- علی الوردی، *لمحات اجتماعية في تاريخ العراق الحديث* (بغداد، ۱۹۷۳)، جلد سوم،

ص ۳۶۹.

۳۴- ابراهیم الفت «حسابی»، فراماسونری چیست؟ (تهران، ۱۳۴۹ خورشیدی)، جلد

یکم، ص ۵۳-۵۲.

35—Emerit, "Abd-el-Kader", p. 28.

۳۶- همانجا، ص ۲۸.

۳۷- نگاه کنید به فصل ششم از کتاب نویسنده حاضر پیرامون فراماسونگری.

۳۸- حمادة، شهادات ماسونیه، ص ۵۱؛ نجدة فتحی صلیوة، اوراق مصرية، رقم ۴:

الماسونیه فی الوطن العربی (لندن، ۱۹۸۰)، ص ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷،

46— Jamil M. Abun-Nasr, *A History of the Maghrib* (Cambridge, 1975), pp. 253-55.

47— Anonymous, "Abd-el-Kader".

48— M.E., "Abd-el-Kader", p. 8; S.L.: "Abd-el-Kader", p. 18.

49— Kaddache, "Abd-el-Kader", pp. 89-90.

۵۰— همانجا، ص ۸۹.

۵۱— صفوة، الماسونية في الوطن العربي، ص ۳۰.

52— Kaddache, "Abd-el-Kader", p. 93.

53— Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age 1798-1939* (London, 1970), p. 110.

54— Wilfrid Scawen Blunt, *Ideas about India* (1885).

55— Edith Finch, *Wilfrid Scawen Blunt 1840-1922* (1938).

۵۶— برای آگاهی پیرامون این گونه دیدگاههای وی نگاه کنید به :

Wilfrid Scawen Blunt, *The Future of Islam* (London, 1882), Chapters

57— Edward G. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (Cambridge, 1910), p. 403.

58— Wilfrid Scawen Blunt, *Secret History of the English Occupation of Egypt* (London, 1969), pp. 116-19.

رتال جامع علوم انسانی